فلاخن ۱۴۴
مارش پُرکوب
انسان‌های خیابان معاش
اوستا علیرضایی

فلاخن | شماره‌ی ۱۴۴

مارش پُرکروب
انسان‌های خیابان معاش

اوستا علیرضایی

منجنیق
Manjanigh

انسان‌های خیابان‌معاش، سرشناسه‌های آشوب شکل‌یافته‌ی «نئولیبرالیسم اسلامی» هستند. دستفروشان و باربران و زباله‌گردان و موقتی‌کاران و هزاران انسان بی‌خانمان در ایران، بهترین معرف مفهوم‌ها و دلالت‌های یک شرایط عینی هستند. رنجبران به میانجی تن‌های کوفته‌ی خود سرراست‌ترین و خصلت‌نماترین معنای دلالت را توضیح می‌دهند. آنها در ساخت‌های [نا]منطق جدید سرمایه‌داری جمله‌ای واحد را تشکیل می‌دهند و در عین مغفول‌مانده‌گی آشکار در حیطه‌ی تحقیق، محمول‌های یک معنا هستند. انسان‌های خیابان‌معاش، معنای سیاست‌های تورم‌زا و عدم بی‌طرفی دولت در بخش اقتصاد، انباشت سودآور سرمایه برای حفظ و گسترش انتزاعیات آخرالزمانی، و انواع مقررات‌گذاری‌های امنیتی_مصلحتی را با جان و روان خود حمل می‌کنند. آنها محمول‌های معنای ارجحیت رانتی در غارت ثروت عمومی و سرکوب شوراها و تشکل‌های غیروابسته‌ی کارگری، و استقرار مضحک مدرنیسم اقتصادی_نظامی_مذهبی هستند. بی‌جاشده‌گان به‌درون [نا]مفهوم‌های اقتصادی و سیاسی یک حاکمیت فاشیستی پرتاب شده‌اند. آنها به‌درون مغاکی به‌نام «تبعیت تحمیلی» پرتاب شده‌اند و در این مغاک، به میانجی رابطه با «خیابان»؛ راهی برای هست‌شدن و زنده‌ماندن گشوده‌اند. فشاری که «مغاک تبعیت تحمیلی» به هستنده‌های خیابانی وارد می‌کند، فشاری از درون «فاشیسم ولایی» و بیرون از مرزهای ایران است. این فشار که از خارج از طبقه‌ی زحمتکشان تحمیل می‌شود، محصولی‌ست از سیاست‌های داخلی و بین‌المللی و بازیگردانی نهادهای نئولیبرالیستی محلی_منطقه‌ای_جهانی و رانتی‌برهای شق‌وُرقی که در صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی و نهادهای غیرپاسخگویی چون آستان قدس‌رضوی فعالیت می‌کنند. یکی از اصل‌های فلسفه‌ی زبان «گوتلوب فرگه»؛ اصل متن و پرداختن به‌معنا و اندیشه‌ی نهفته در جمله است. در

فلسفه‌ی فرگه [که تأثیر زیادی بر «تراکتاتوس» ویتگنشتاین و «پرینکیپیا ماتماتیکای» راسل به‌جا گذاشت] تنها در متن یک جمله است که کلمه معنا و مصداقی دارد. فلسفه‌ی فرگه به ما می‌گوید که کوچکترین واحد معنا «جمله» است: جمله‌ی کامل معنایی دارد و معنا اندیشه نام دارد. زبان جمله یک واحد تام و تمام اندیشه است.

با توجه به همین بُرش از ساخت منطق فرگه و مصادیق موجود در آشوب‌گونه‌گی حاکمیت فقیهان نئولیبرالیست در ایران به این دوجمله توجه کنید: به کسی که برای تأمین معیشت خانواده ناگزیر است تا در خیابان نیروی کار خود را بفروشد و میزان دسترسی‌اش به منابع قدرت و اقتدار سازمانی و رانت بوروکراتیک_وفاداری به حاکمیت پایین است، انسان خیابان‌معاش گفته می‌شود. باربران و گاری‌چی‌های بازار و رانندگان مسافرکش و دستفروشان و کودکان کار، مستقل از اراده و فعلیت اگو[=من محض] و فارغ از تقسیمات نژادی_مذهبی_جنسیتی؛ به درون یک مغاک پرتاب شده‌اند و به تعبیر ژیژک به «نقطه‌ی ناپایدار کوگیتو»ی دکارت استحاله یافته‌اند و از محتوای جوهری‌شان [که انسان حق زندگی دارد] محروم شده‌اند. این دو جمله را می‌توان اینطور ترجمه کرد: پرتاب‌شده‌گان به خیابان، اصل متن [متن فرگه‌ای] و سرشناسه‌های شکست سیاست‌های نئولیبرالی هستند. آنها بی‌هیچ روتوش و واسطه‌ای در درون بطن و متن «تفکر فرادست‌پروری» حرکت می‌کنند و شبیه واریاسیون در موسیقی، در حکم شکل‌های گوناگون یک تم مرکزی‌اند. گل‌فروشان خیابانی و ضایعات‌فروشان تحصیلکرده و شیشه‌پاک‌کن‌های پشت چراغ قرمز و کلیه‌فروشان جلوی بیمارستان‌ها و نوجوانان تن‌فروش، همان واریاسیون در موسیقی سیاه جمهوری اسلامی و چهل‌سال دزدی انقلاب بهمن هستند. آنها زیادی واقعی‌اند، زیادی واضح‌اند، زیادی از چیزی خبر می‌دهند. زیادی «اصل متن» هستند و حوصله را سر می‌برند. آنها به یک جنگ نابرابر پرتاب شده‌اند و بخش قابل تأسفی از جامعه چشم به‌روی آنها بسته است. به‌قول اریک هابسبام کسی می‌تواند داستان‌های «جین آستین» را بخواند و در عین‌حال از جنگ‌های عصر ناپلئون که در آنزمان اروپا را به آتش کشیده بودند، با آرامش خاطر بی‌خبر بماند. امروز هم کسی می‌تواند [که می‌تواند و دیده می‌شود] رمان‌های سطحی و زرد بورژوایی را بخواند و از خیابان‌معاشی پاره‌وقت کارگران کارخانه‌ی کوکاکولا در مشهد، از زباله‌گردی شبانه‌ی کارگران کارخانه‌ی قند تربت‌حیدریه و از تلاش‌معاشی یواشکی هزاران کارگر در خیابان بی‌خبر بماند. از تعداد گلوله‌های نشسته بر تن کولبران بی‌خبر بماند. از جنبش سراسری فرودستان در دی‌ماه ۹۶ و نزدیک به دوهزار اعتراض دانشجویی_کارگری_خیابانی پس از آن بی‌خبر بماند.

تجمعات و اعتراضات دانشجویی_کارگری_خیابانی، فرآیندی از «شدن» و «گردیدن» و قسمی عبور از تفکر به‌وجود در حوزه‌ی فاعلیت درون‌ذاتی هستند که؛ ترس به دل مصادره‌کننده‌گان انقلاب بهمن و اپوزیسیون ساواک‌زده‌ی طرفدار تحریم انداخته است. کیفیت پویا و متحرک «فلسفه‌ی پراکسیس محنت‌دیده‌گان» نسبت استبداد ولایت فقیه با حیات زمانمند همه‌ی استبدادهای سرنگون‌شده را ترجمه می‌کند: فلسفه‌ی پراکسیس طبقاتی، از مقامی ارشد [مقام ارشد فلسفه در داوری تاریخ] قدمت‌اش از تاریخ_حیات زمانمند استبداد بیشتر است و همواره با انقلاب «امور زمانمند» را پشت سر گذاشته است. فلسفه‌ی پراکسیس، «حیات زمانمند جمهوری اسلامی» را با انقلاب پشت سر خواهد گذاشت. همانگونه که فلسفه، با بُرنده‌گی تام؛ تمامیت امر حادث یعنی تاریخ را درنوردیده است. انقلاب‌ها زمانمندی و مکانمندی و ازلیّت جعلی استبدادها را درمی‌نوردند. ساکنان «اصل متن» و ساکنان «مغاک تبعیت تحمیلی»؛ یعنی بدن‌های لهیده در کارخانه و مدرسه

و مزرعه و خیابان؛ با سطوح مختلف آگاهی «به‌فعل درآورنده‌گان» انقلاب خواهند بود. آن زحمتکشان خیابانی‌ئی که در جنبش دی‌ماه در بیش از صد شهر به‌خاک افتادند و وکیل باشرافتی چون محمد نجفی وکالت‌شان را به‌عهده گرفت، شارحان خیابانی فلسفه‌ی انقلاب و پراکسیس پرولتری در خیابان بودند. از همین‌روست که فلسفه‌ی تاریخ انقلاب می‌گوید «خیابان ملک طلق فرودستان است.» دانشجویان سرخی که در دانشگاه تهران پلاکاردهای سرخ «نه به ارتجاع و انقیاد ولایی و سلطانی» را بالا بردند، تکرار فلسفه‌ای هستند که هرگز کهنه نمی‌شود. فلسفه‌ی به‌یادآوردن از رهگذر تکرار را در نوشته‌های کی‌یر کگارد به‌یاد آورید. کگارد می‌گوید پیروز کسی است که «تکرار» می‌کند. مایی که به‌دنبال پس‌گرفتن انقلاب و عبور از فاشیسم ولایی هستیم، چقدر با فلسفه‌ی تکرار موافقیم. تکرار[انقلاب] حرکتی رو به‌جلو است و فرد تکرارکننده، به‌یادآورنده است. پریشان‌کننده‌ی کرختی است. تکرار جامه‌ای است که هرگز کهنه نمی‌شود. راحت است و راست بر قامت «ما»ی محض در خیابان انقلاب دوخته است. کسی که تکرار می‌کند شاد است و لنین می‌گفت «انقلاب جشن توده‌هاست.»

انقلاب بهمن جشن توده‌ها بود و کمونیسمی که امروز بر در می‌کوبد و خواب فرانسیس فوکویاما را هم آشفته کرده، «تکرار» واقعیت بالفعل و جدیّت فلسفه‌ی پراکسیس بدن‌های رهاشده در زاغه‌ها و خیابان است. در بحبوحه‌ی جنبش دی‌ماه، زنی جوان در حضور نیروهای امنیتی و ماشین سرکوب شعار «مرگ بر خامنه‌ای» سر داد. شجاعت او تکرار واقعیت بالفعل انقلاب و قامت ایستاده‌ی چپ در خیابان است. او یک زن دستفروش و یک انسان طاغی از طبقه‌ی زحمتکشان بود که، درست در مقابل مضحکه‌ی مسیح علینژاد و مبارزه‌فروشی او در اردوگاه کاسبان جنگ و تحریم قرار دارد. روزی فارینلی [کاستراتوی مشهور] برای درمان افسردگی فیلیپ پنجم، پادشاه اسپانیا؛ آواز می‌خواند و امروز اوباشانی چون شاپرک شجری‌زاده و مسیح علینژاد با جعل ذات جنبش اعتراضی در ایران، برای درمان زمان‌پریشی رضا پهلوی با لابی راست جنگ‌طلب تانگوی آپاچه می‌رقصند.
یک جمله برای تدقیق بحث: نئولیبرالیسم_اسلامیسم_فاشیسم، تسمه از گرده‌ی فرودستان کشیده‌اند. به تأسی از ساخت منطق فرگه، مدلول‌ها و دلالت‌های جمله‌ی بالا که شامل باربران و فعله‌های خیابانی و تن‌فروشان و کودکان کار و خیابان‌معاشان هستند را می‌توان همان کلمات [اجزای تشکیل‌دهنده‌ی جمله به معنای فرگه‌ای] ترجمه کرد. کسی که در خیابان زحمت می‌کشد و برای بقا نیروی کار و جوهر هستی خود را می‌فروشد، واژه‌ی «درون اصل متن» است که با تن شرحه‌شرحه به شرح یک واقعیت و توصیف یک جمله می‌پردازد. تن او بطن مغاک و معنای متن را توصیف می‌کند. او یک کلمه_دال_نشانه در یک ساختمان تاریخی به‌نام طبقه است. او مدلولی‌ست که با «دال» علامت‌گذاری شده: پایین آمدن سن تن‌فروشی یک دال است. کارگری که در مزرعه نیشکر خودکشی می‌کند یک دال است. پدری تهیدست که برای دریافت پول از بیمه خود و فرزندش را جلوی اتومبیل پرتاب می‌کند یک دال است. آمار وحشتناک سازمان پزشکی قانونی مبنی بر خودزنی کارگران صنعتی و تقاضای دریافت دیه یک دال است. خانواده‌ای که حتی توان خرید اسکلت مرغ و آشغال‌گوشت ندارد یک دال است. نگاه خیره‌ی دختر اسماعیل بخشی به جای خالی پدرش و سنگ قبر شکسته‌ی محمد ثلاث یک دال است. و شباهت میان این نشانه‌ها و طبقه‌ی تن‌آسای توجیه‌کننده‌ی وضع موجود عبارت است از بی‌شباهتی‌شان. در همین بی‌شباهتی است که شکل مدرن «آیرونی» در نبردی طبقاتی خودش را نشان می‌دهد. این نوع آیرونی، جنسی متفاوت با «آیرونی سقراطی» دارد [آیرونی ولایی].

کگارد در یادداشت‌های روزانه‌ش آیرونی را «درد شدید زایمان ذهن عینی» توصیف می‌کند. irony از اصل لاتینی ironia است که خود ریشه در eironeia یونانی دارد. eironeia در یونانی از واژه‌ی eiron به‌معنای «سالوس»، و «متظاهر» گرفته شده و eironeia در مورد کسی به‌کار می‌رود که خود را به ندانستن و ندیدن می‌زند و به شگرد «نادانی ساختگی» مسلط است. شکل ولایی آیرونی را در صحبت‌های مقامات ارشد جمهوری اسلامی و حامیان آنها در بزنگاه‌های مهم می‌توان مشاهده کرد. در لبخندهای رذیلانه‌ی عطاالله مهاجرانی و مسخ‌شده‌گان صفوف رأی گیری و وقاحت آیرونیک جنایتکاری چون مصطفی پورمحمدی که می‌گوید اوضاع معیشتی ایرانیان از اروپاییان بهتر است. شکل ولایی آیرونی را در تئوری اصلاح‌طلبان و سخن فعالان امنیتی‌ای مثل سعید حجاریان می‌توان دید. حجاریان به‌تصریح توصیه می‌کند که اصلاح‌طلبان با اعتراضات همراه نشوند و سرشان را پایین نگه دارند که طوفان [سوسیالیسمی که بر در می‌کوبد] عبور کند. آیرونیک‌های حامی سلطنت و تحریم و جنگ که به بافت پرولتری اعتراضات داخلی حمله می‌کنند و برای اسماعیل بخشی پرونده‌سازی [جعل صفحات مجازی به نام اسماعیل و دادن گرای امنیتی] می‌کنند را نیز می‌توان مشاهده کرد. این موجودات مالامال از «آیرونی ولایی و سلطانی» برای استمرار فاشیسم ولایی و بازگشت فاشیسم سلطانی و حمله به ساخت منطق اعتراضات طبقاتی از «جملات حذفی» استفاده می‌کنند. جمله‌ی حذفی جمله‌ای است که یک یا چند واژه‌ی آن حذف شده باشد، اما براساس دیگر واژه‌ها همان «معنا»ی جمله‌ی اصلی را برساند. ویتگنشتاین در رساله‌ی منطقی_فلسفی خود می‌گوید که ساخت ظاهری جمله ممکن است گمراه‌کننده باشد و باعث «پنهان شدن ساخت منطقی جمله» در پس‌پشت ساخت ظاهری شود. و درست بر این بنیان منطقی_فلسفی است که باید «از آغاز آغازید» و واژه‌های نقش‌بسته بر پلاکاردهای اعتراضات کارگری_خیابانی را در جای خودشان نشاند و «ساخت منطقی جمله» را نشان داد: واژه‌های نان_کار_آزادی و اداره‌ی شورایی از اصلی‌ترین مطالبات فریادزده‌شده در نزدیک به دوهزار تجمع پرولتری در دوسال گذشته هستند. این واژه‌ها همان واژه‌های حذف‌شده در جملات دیالکتیسین‌های سلطانی و ولایی هستند که ساخت ظاهری_پوشالی جملات انکارکننده‌گان را رسوا می‌کنند. طرفداران جمهوری اسلامی و حامیان خانواده‌ی پهلوی دو اردوگاه ناسیونالیست_فاشیست_نئولیبرالیست و عمیقاً گذشته‌پرست هستند که، مطالبات نان_کار_آزادی و حقوق اقلیت‌ها را در دایره‌ی انتزاعیات و ایستااندیشی شاهانه و شیخانه ترجمه می‌کنند. آنها اعتراض و شوریده‌گی را تا جایی مناسب ترجمه می‌کنند که به ساحت شاه و شیخ و شحنه خدشه‌ای وارد نگردد. واژه‌های اعتراضی که از دهان زحمتکشان و سیلی‌خورده‌گان خارج می‌شود از «بطن و متن» در تقابل آشکار با این ترجمان قرار دارد. معترضان خیابانی سرنمونه‌های فریاد میلیون‌ها انسان هستند. مجسمه‌ی مرمرین اثر لوسیپوس یونانی را نگاه کنید. مردی در حال ساییدن و شکل‌دادن به تن خویش است. با سری بالا و نگاهی روبه‌جلو دارد هماهنگی و شفافیت و استواری قامت خودش را شکل می‌دهد. طبقه‌ی زحمتکشان نیز با نگاهی روبه‌آینده، آرام‌آرام خودش را می‌تراشد. برای عبور از استبداد به تن خویش صیقل می‌دهد و نامی برای خود انتخاب می‌کند. قطعه‌ی ۴۹ پژوهش‌های فلسفی ویتگنشتاین می‌گوید «نامیدن تدارک برای توصیف» است. اسماعیل بخشی و سپیده قُلیان و هزاران کارگر بازداشتی و اعضای تحریریه‌ی نشریه‌ی گام «نامیدن وضعیت نابرابر را تدارک و سپس توصیف» کردند. آنها به‌نمایندگی از «ساکنان اصل متن» و از بطن حادثه، یک حالت حدی را توصیف کردند و تجلی ترکیب صداهای سرکوب‌شده شدند. چه‌اینکه ذات فریاد ترکیب صداهاست. معلمان و رانندگان و درویشان و پرستاران و نویسندگان و زحمتکشان خصلت‌نماترین هزینه‌دهنده‌گان در

حاکمیت نئولیبرالیسم اسلامی هستند که، واژه‌های محذوف را در ساخت منطقی جمله می‌نشانند. تلاش‌معاشان از لایه‌ها و دهلیزهای کارخانه و مدرسه و مزرعه و خیابان می‌آیند. بدن‌های لهیده‌ی آنان همان واژه‌های محذوف در ساخت ظاهری جملات نهادهای سرکوب است. جعفر عظیم‌زاده و علی نجاتی و میثم آل‌مهدی و زندانی گمنامی به‌نام مهدی فرطوسی واژه‌های حذف‌شده هستند. بیش از پنج هزار کشته و زخمی و زندانی در جنبش دی‌ماه ریزبافت‌های درون متن مخرب سرمایه‌داری‌گرایی آخرالزمانی هستند که براساس دستور زبان نئولیبرالیسم، انکار و تحدید و تهدید می‌شوند. ولی فلسفه‌ی انقلاب به این انکار و تحدید وقعی نمی‌گذارد. انقلاب «حیات زمانمند» استبداد را درمی‌نوردد و این جبر تاریخ است. سقوط رومانوف‌ها و پهلوی‌ها و دیگران فسخ یقین جاودانگی است. هیچ لازم نیست که برای تخدیر تاریخ از شراب سرداب کلیسای «کاپوسین وین» بنوشی و در راهروهای کنگره‌ی آمریکا و پایتخت‌های سرکوب انترناسیونالیسم پرولتری دودستماله برقصی. فقط کافی‌ست به واژه‌ها و بدن‌های محذوف در خیابان نگاه کنی تا فلسفه‌ی پراکسیس را بخوانی. فلسفه در خیابان به انقلاب منجر خواهد شد و پروژه‌های امپریالیستی_فاشیستی_آکادمیک نزدیک به رضا پهلوی، مانند پروژه‌ی ققنوس را بی‌اثر خواهد کرد. مطالعه‌ی خاص و دقیق ساخت جسمانی «پروژه‌ی ققنوس»، در قیاس با دیگر جریانات پهلوی‌پرور؛ سراسر ضروری است. اگر به درون ذهن شاگردان ققنوسی مدرسه‌ی «لودویگ فون میزس» و «فریدریش هایک» و «میلتون فریدمن» و «ریمون آرون» راه پیدا کنی؛ به کنفرانس والتر لیپمان در پاریس ۱۹۳۸ و انجمن نئولیبرالیستی «مون‌پلرن» در دوره‌ی پس از جنگ جهانی دوم می‌رسی.

انجمن «مون‌پلرن» با حمایت مالی نهادهای خصوصی و ثروتمند بنا بود که مبانی ایدئولوژیک و فائق‌نیامدنی «سرمایه‌داری هار» را برای ترمیم جان و جامعه‌ی مردم جنگ‌زده‌ی جنوب جهان تبیین و تحکیم کند. اعضای «پروژه‌ی ققنوس» نیز با سال‌ها بیگانه‌گی با جامعه‌ی هدف و حمایت مالی منابع ناشفاف، در همراهی با چرخه‌های منطقه‌ای ناسیونال_لیبرال؛ قصد تجدیدساختار و ترمیم جهان و جامعه‌ی «انسان پاشیده در عصر سلطنت و ولایت» را دارند. بعدتر «تاریخ به روایت زمان» ثابت کرد که سیاست‌های انسان‌سوز هفت‌عضو ابرآکادمیک و ثابت انجمن «مون‌پلرن» که در میان سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۹۲ هفت جایزه‌ی بانک سوئد را به خودشان اهدا کرده بودند؛ تأثیر هرچه کمتری در ترمیم گرسنه‌گی و فقر و نابرابری داشته است. هنوز هم سیاست‌های سنگرنشینان شیکاگو در نظامی‌گری و نابودی محیط‌زیست و پول‌گرایی و جداسازی انسان از انسان و خصوصی‌سازی نیازهای حیاتی بشر و تجدیدحیات ابرمیکروب‌های ویکتوریایی مرتبط با «قتل کرامت مردم پاشیده»؛ قربانی می‌گیرد. هنوز هم سیاست‌های سنگرنشینان شیکاگو در شئ‌واره‌گی و کالاشده‌گی منزلت زنان و ایمان کلیساشناختی و کنیسه‌شناختی و ولایت‌شناختی به الاهیاتی که در آن آرام‌کُشی مخالفان به تمامی مشروع است؛ قربانی می‌گیرد.

با این حال؛ درست هفت‌سال پس از پیش‌بینی مضحک «یورگن راندرز» در کتاب «حد و مرزهای رشد» که در آن از ظهور سرمایه‌داری اصلاح‌شده صحبت کرده؛ گروهی ناسیونالیست_لیبرالیست_پهلویست برای کمک به فتح تپه‌های فتح‌نشده در دوران سیاه تاج و عمامه، از پشت سنگر شیکاگو و شعله‌های آتش؛ ققنوس‌وار دور رضا پهلوی برای «شتاب فرآیندهای سرکوب» حلقه زده‌اند. دیدگاه محدود به «فرد» آکادمیسین‌های باسمه‌ای_ققنوسی رشدیافته در جزایر امتیاز، یادآور تعریف «هیملر» از یک نوع انسان واداده است که در هیچ شرایطی «کاری را به‌خاطر خود آن کار انجام نمی‌دهد.» برای یک عضو اس‌اس وظیفه‌ای نیست که به

خاطر خودش وجود داشته باشد: میدان شهوت و توهم «پیشوا»ی سلطانی و «پیشوا»ی ولایی وطن است، از نخستین پیشوا در تاریخ جهان تا رضا پهلوی و علی خامنه‌ای.

جریان‌های فاشیستی_توتالیتر، با ایجاد امواج وسیع تبلیغاتی و پرداخت هزینه‌های هنگفت رانتی و پولی؛ خدمت به داعیه‌ی ایدئولوژیک «فرد» و احساس تعلق به یک آیین عقیدتی را تبلیغ می‌کنند. آنها در پی جذب توده‌های ذره‌ذره شده و انسان تک‌افتاده به مفهوم «آرنت»ی هستند. در ایران شوالیه‌های مسلح به فقه و موشک، با مکّاری طلبه‌وار در پادگان و منبر و دانشگاه و رسانه‌ی امنیتی؛ برای ارشاد «انسان از بهشت رانده‌شده» تلاش می‌کنند. در محافل فاشیستی نزدیک به رضا پهلوی نیز کاردینال‌های مسلح به تحریم و بمب‌های دموکراتیک مستقر در دهلیزهای سرکوب جهانی؛ برای سعادت بربرها و اسکیت‌های «هرگز به تمدن دست‌نیافته» تلاش می‌کنند. آکادمیسین‌های پروژه‌ی ققنوس و دیالکتیسین‌های دانشگاهی جمهوری اسلامی؛ در «انکار و عدم تمایل به شناخت» ماهیت و بطن و پیشینه‌ی خون‌بار اردوگاه خود؛ وفادارانه حالت ذهنی مشترکی دارند. شعار ابداعی هیملر برای اس‌اس‌ها: شرف من وفاداری من است. این وفاداری در «انکار» باعث نام‌ناپذیر جلوه‌دادن شرارت در فاشیسم سلطانی و ولایی و هم‌هویتی با یاوه‌گی شده است. ژولین بندا در «آشوب در درون قرن» عبارت زیر را از قول فوستل دو کلانژ نقل می‌کند: اگر می‌خواهی عصر [تاریخی] را از نو تجربه و زندگی کنی، فراموش کن که می‌دانی پس از آن چه رخ داده است!

رضا پهلوی یک شخصیت جعلی و تئاتری است. او درست در متن شفافیت کامل مبارزات پرولتری و سوسیالیستی برای بازگرداندن استبدادی دیگر تلاش می‌کند. مبارزات محلی و کشوری سوسیالیسم علمی و خیابانی، از هفت‌تپه تا سنگفرش‌های پاریس و ریودوژانیرو؛ از چهره‌ی نگران دختر اسماعیل بخشی؛ از همگرایی بدن‌های خط‌خورده‌ی زحمتکشان تا مصرف‌کننده‌گان آشغال‌گوشت در حاشیه‌ی شهرهای بزرگ؛ در پی از بین بردن ذات «فردگرایی» هستند. اما از آنجایی که رضا پهلوی هرگز دربرابر خویش و طرفداران «بی‌خویشتن»اش به شفافیت کامل دست نیافته است؛ به مدد رسانه‌های بزرگ و نشست و برخاست با جنگ‌طلبانی چون شلدون ادلسون و لویی گومرت و الیوت آبرامز؛ حیات «توهم» را تداوم می‌بخشد. «پروژه‌ی ققنوس» او به یاری ذات همرسانی‌کننده‌ی پول و نوستالژی و رسانه؛ کالاشدن ذهن و باور انسان را بار دیگر به نمایش گذاشت. درست مانند برخی از شخصیت‌های بالزاک که در ذهن‌فروشی و لجن‌زار سفسطه‌گرایانه‌ی رئالیسم بورژوایی؛ تیپیک‌ترین نماینده‌گان طبقه‌ی خود هستند. از شخصیت «وُترن» تا مفیستو در «فاوست» گوته و لوسیفر در «قابیل» بایرون.

منجنيق
Manjanigh

SOUNDCLOUD